

## فلسطین خوشبخت!

رومیان باستان عربستان را «عربستان خوشبخت» Arabia Felix می خواندند. کشف منابع عظیم نفت در سده پیشین خوشبختی بزرگی برای این منطقه بود و با سرازیر شدن ثروت‌های افسانه‌ای چنان زیربنای مادی فراهم آمده است که رفته رفته راه به پیشرفت معنوی و اجتماعی می‌گشاید. خوشبختی دیگر، چند صد هزار فلسطینی بودند که چون نمی‌خواستند در اسرائیل زندگی کنند به دیگر کشورهای عربی مهاجرت کردند. آنان که در سایه سلطه انگلیس از آموزش نسبتاً بالایی برخوردار شده بودند، در نیم سده گذشته عملاً دستگاه اداری و آموزشی این کشورها را در دست داشتند.

اما خوشبختی واقعاً بزرگی که هنوز نتوانسته‌اند از آن استفاده کنند، مهاجرت صدها هزار یهودی از اروپا و آمریکا به این منطقه بود. بخش بزرگی از این یهودیان به نخبگان جوامع پیشرفته تعلق داشتند و چنانکه در عمل نشان دادند، توانستند گوشه‌ای از بیابان‌های خاورمیانه را به کشوری پیشرفته در ابعاد جهانی بدل سازند. از دید امروز اگر اعراب منطقه دچار عقب ماندگی فکری و تعصب مذهبی نبودند، بخوبی ممکن بود که با استفاده از توانایی یهودیان و میلیاردهای نفتی، خاورمیانه را به پایگاهی نوین از تمدن جهانی بدل کنند.

اما بویژه فلسطینی‌ها به علت سلطه رهبران بی‌کفایت خود نتوانستند چنانکه باید از این فرصت طلایی بهره‌مند شوند. نخستین این رهبران، «الحسینی» مفتی اعظم اورشلیم، یهودی‌ستیزی تام بود. وی در پنجسال آخر رژیم نازی بعنوان مهمان شخصی هیتلر در برلین، هدایت «رادیو برلین» برای خاورمیانه را برعهده داشت و تقریباً هر شب نطقی در این رادیو ایراد می‌کرد که همیشه با این جمله شروع می‌شد:

«ای برادران مسلمان، من بر علیه یهودیان اعلام جهاد می‌کنم! بکشید آنها را، همه‌شان را بکشید!»

الحسینی پس از شکست نازی‌ها، جان بدر برد و توانست خود را به اورشلیم برساند و رهبری اعراب در منطقه تحت سرپرستی انگلیس را بدست گیرد. روشن است که با چنین رهبری چه سرنوشتی در انتظار مسلمانان منطقه بود. سه سال بعد زمانی که قرار شد نیروهای انگلیسی منطقه را ترک کنند، سازمان ملل متحد نقشه‌ای را طرح کرد که بنا به آن می‌بایست سرزمین تحت سرپرستی انگلیس به دو قسمت تقسیم شده، در یک قسمت حکومت یهودی و در قسمت دیگر کشوری عربی (هنوز نام «فلسطین» رسم نشده بود) تشکیل شود. اما پس از آنکه «الحسینی» و به دنبال او «اتحادیه عرب» این نقشه را با قاطعیت رد کردند، یهودیان پس از خروج نیروهای انگلیسی تشکیل اسرائیل را اعلام نمودند. بدین ترتیب رهبران «فلسطین» به سبب کوتاه‌فکری و تعصب ضدیهودی این فرصت تاریخی را از دست دادند و در واقع سرزمینی را که می‌توانستند در آن حکومت خود را تشکیل دهند به اسرائیل واگذاشتند. پس از آن نیز بجای آنکه مسئولیت این خطای بزرگ را بعهده بگیرند و در راه تصحیح آن بکوشند به جنگ و ترورهای وحشیانه و شرم‌آوری دامن زدند. تا آنکه با قدرت‌یابی عبدالناصر در نتیجه تبلیغاتی فراگیر، همه کشورهای عربی، حضور یهودیان در «سرزمین اسلام» را «نکبتی» اعلام کردند، که باید هرچه زودتر از میان برود.

نقطه اوج این کشاکش جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷م. بود که بر خلاف انتظار به شکست کشورهای عربی و «اشغال» مناطقی منجر شد که پیش از آن تحت سرپرستی اردن و مصر قرار داشت. رهبران فلسطینی از آن پس هم بجای کوشش برای یافتن راه حل‌های خردمندانه بر طبل ضداسرائیلی کوفتند و فرصت‌های موجود برای برقراری صلح را یکی پس از دیگری از دست دادند.

یکی از این فرصت‌ها کوشش پرزیدنت کلینتون به سال ۲۰۰۰م. برای برقراری صلح بر پایه تشکیل کشور فلسطین بود. اما هرچند بنا به «پیشنهادات سخاوتمندانه باراک» Barak's Generous Offers نخست وزیر اسرائیل، تمامی «سرزمین‌های اشغالی» واگذار شده و مرزهای حکومت مستقل فلسطین و تقسیم اورشلیم به دقت تعیین شده بود، اما عرفات در روز آخر مذاکرات، طرح صلح را رد کرد و پس از آن برای توجیه سیاست اشتباه خود به شورش پرکشتار «انتفاضه دوم» دامن زد.

فرصت بزرگ دیگر، واگذاری «نوار غزه» به «دولت خودگردان فلسطین» به سال ۲۰۰۴م. بود که به رهبران فلسطین امکان می‌داد، نشان دهند که در صورت تأسیس حکومتی مستقل، کدام سیاست را دنبال خواهند کرد. متأسفانه این رهبران به جای آنکه بکوشند، به جهانیان نشان دهند که فلسطین آینده، کشوری صلح‌دوست و رو به پیشرفت خواهد

بود، درگیر مبارزهٔ درونی برای کسب قدرت شدند. به حدی که بخشی به رهبری «اسماعیل هنیه» (حماس) (به کمک مالی و تسلیحاتی رژیم تهران) در پی درگیری‌هایی خونین، جناح «عباس» را از نوار غزه بیرون راند (۲۰۰۷ م.) و پس از کسب قدرت انحصاری، از هیچگونه اعمال تروریستی و جنایات جنگی برای ضربه زدن به اسرائیل کوتاهی نکرد. در مقابل اسرائیل که پیش از آن بنا به سیاست «زمین در ازای صلح» حاضر بود که تشکیل حکومت فلسطین را بپذیرد، دیگر رفته رفته از این سیاست دوری جست و مذاکرات صلح معلق ماند.

اینک پرزیدنت ترامپ طرحی برای حل نهائی مشکل ارائه داده است که با مخالفت شدید طیفی روبرو شده است که خواهان تشکیل حکومت مستقل فلسطین هستند. هرچند که همین کسان در بیست سال پیش حاضر نبودند چنین حکومتی را در ازای پیمان صلح با اسرائیل بپذیرند و خواهان بازگشت به مرزهای پیش از جنگ شش روزه بودند. سفیر سابق عربستان در ایالات متحده برخورد رهبران عرب به راه حل‌های صلح را بدرستی چنین توصیف کرده است:

«ما از ۱۹۴۸ م. تا بحال هر پیشنهاد صلحی را که بر روی میز مذاکره قرار گرفت رد کردیم. پس از آنکه پس از مدتی حاضر به قبول پیشنهاد مزبور شدیم، دیگر دیر شده بود و پیشنهاد بدتری روی میز قرار گرفته بود.» (۱)

برای درک این روند باید به طرف مقابل نظر کرد و دید که به همان نسبت که رهبران فلسطینی باعث از دست رفتن فرصت‌های بسیاری شدند، رهبران اسرائیل با درایت، مرحله به مرحله موقعیت کشور خود را تحکیم بخشیدند. روشن است که این موفقیت تنها از راه نظامی ممکن نیست و در وهلهٔ اول ناشی از پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی می‌باشد، که این کشور را نه تنها برای یهودیان مهاجر، بلکه برای ده‌ها قوم و تیره از «گرد» و «دروزی» تا ارمنی و روسی، جالب و مطلوب ساخته است.

روشن است که شاخص اصلی برتری اسرائیل همانا نظام دموکراسی است و از آنجا که منتقدان و مخالفان اسرائیل درک درستی از ویژگی‌های جامعهٔ دموکراتیک ندارند، نمی‌توانند روند اصلی مورد اختلاف را دریابند. برای آنان «دموکراسی» بدین ختم می‌شود که مردم کشوری هر چند سال یکبار در انتخاباتی شرکت کنند. درحالیکه بنیان دموکراسی مقام والای فرد انسان است که او را از حقوق و مزایایی برخوردار می‌کند که هیچ قدرتی اجازهٔ تجاوز به آنها را ندارد. انسان در چنین جامعه‌ای نسبت به زندگی شخصی خود، محیط اجتماعی و نهادهای کشوری رابطه‌ای کاملاً متفاوت با تودهٔ مردم کشورهای عقب مانده پیدا می‌کند.

این است رمز موفقیت اسرائیلی‌ها که باعث شد بتوانند در محیط طبیعی نامساعد و دشمنان از جان گذشته گام به گام جامعه و نهادهای کشور خود را تحکیم بخشند. در ببحوهٔ هیاهوها در مخالفت با «طرح صلح ترامپ» خبری کوچک اما پرمعنا از نظرها دور ماند: در ماده ای از طرح مزبور پیشنهاد می‌شود که در ازای ضمیمه شدن آبادی‌های یهودی‌نشین در کرانه باختری به خاک اسرائیل، بخشی از اسرائیل شامل سه آبادی عرب‌نشین با جمعیت بزرگی به دولت فلسطینی سپرده شود. اما این پیشنهاد با مخالفت شدید «اهالی» آبادی‌های مزبور روبرو شده است که می‌گویند، هرگز حاضر به تغییر شهروندی اسرائیل و پذیرفتن تابعیت فلسطینی نیستند!

ساکنان این سه آبادی در واقع نمایندهٔ حدود دو میلیون فلسطینی با تابعیت اسرائیلی هستند که بعنوان شهروندان کشوری دموکراتیک و پیشرفته، از همهٔ حقوق و مزایای شهروندی مانند همهٔ دیگر شهروندان اسرائیل برخوردارند. آنان در مدارسی پیشرفته سه زبان عربی، عبری و انگلیسی را می‌آموزند و از دهه‌های پیش گام‌های هر چه بزرگتری در راه همگرایی با محیط پیشرفتهٔ خود برداشته‌اند.

در سوی دیگر، با جامعهٔ عرب مسلمان در مناطق تحت «حکومت خودمختار فلسطین» روبرویم که با جمعیت چهار میلیونی به علت فرهنگ عقب ماندهٔ اسلامی با نابسامانی‌های شدیدی درگیر است. در رسانه‌ها کمتر سخنی در این باره شنیده می‌شود که جامعهٔ مزبور جامعه‌ای اسلامی با شباهت بسیار با پاکستان و ایران امروز است: رواج چندهمسری، ازدواج با کودکان دختر، نصف بودن ارزش حقوقی زنان، قتل ناموسی (۱۲٪)، اعدام همجنسگرایان (۲)، دستگیری‌های غیرقانونی و شکنجهٔ مخالفان در زندان (۳) .. و دیگر سنت‌ها و احکام اسلامی در این قسمت، واقعیت اجتماعی است، تا چه رسد به مردم زیر سلطهٔ حکومت «حماس» که به تبعیت از رژیم تهران، «اسلام سیاسی» را سرمشق قرار داده است.

آیا آنان که سنگ حکومت فلسطینی را به سینه می‌زنند، می‌دانند که چنین حکومتی کمابیش همان حکومت اسلامی خواهد بود، که ایران را به نکبت تاریخی نشانده است؟ فرض کنیم که همین امروز حکومت کاملاً مستقل فلسطینی در «مناطق اشغالی» تشکیل شود. آیا این حکومت را کدام رهبران سالم و خردمندی به سوی دموکراسی

پیشرفته و پایدار هدایت خواهند کرد؟ آیا چنین حکومتی پس از برگزاری انتخاباتی نمایشی، در باطن همانند حکومت های اسلامی همسایه نخواهد بود؟

خوشبختانه بر خلاف رهبرانی که برای حفظ مقام و موقعیت خود به آتش اختلافات دامن می‌زنند، مردم فلسطین در مناطق «اشغالی» نیز، مانند فلسطینی‌های ساکن آبادی‌های یاد شده، رفته رفته به ارزش حقوق و مزایای شهروندی در کشوری دموکراتیک پی برده‌اند و دیگر حاضر نیستند برای تشکیل حکومتی عقب مانده تلاش کنند. در واقع نیز در دهه‌های گذشته نه اختلاف دو قوم با دو آیین مختلف، بلکه رقابت نظام دموکراتیک با ساختارهای قرون وسطایی تعیین کننده کساکش درونی در این منطقه بوده است. البته هنوز هم رهبران و مقامات بالای «فتح» و «حماس» برای حفظ مقام و پر کردن جیب‌های خود از کمک‌های مالی خارجی، به اختلافات قومی و نفرت مذهبی دامن می‌زنند و با توسل به تسلسل خشونت و ترور می‌کوشند این حقیقت روشن را در پرده بگذارند که در جامعه دموکراتیک آزادی‌های شهروندی بدون استثنا شامل همه افراد و گروه‌های اجتماعی می‌شود و اختلافات مذهبی و قومی به همزیستی رنگارنگ فرهنگی بدل می‌گردد.

پس از شکست سیاست جنگجویانه و تروریستی رهبران فلسطینی کساکش درونی در «اسرائیل» به مرحله پایانی خود نزدیک می‌شود و نظام دموکراتیک بزودی همه مناطق فلسطینی را نیز در برخواهد گرفت. «طرح صلح ترامپ» به همین روند آینده‌ساز نظر دارد و می‌کوشد با سرمایه‌گذاری‌های پنجاه میلیاردی مناطق عقب مانده فلسطینی را به سطح دیگر مناطق اسرائیل برساند. اگر این طرح تحقق یابد، دیری نخواهد پایید که با کشوری نوین در خاورمیانه روبرو خواهیم بود که در مرزهای مشترک آن، اقوام رنگارنگی در سایه دموکراسی به همزیستی و مشارکت زندگی می‌کنند. چنین آینده‌ای پیشرفته، امن و مرفه آرزوی دوستان واقعی مردم فلسطین است.

اغلب منتقدان طرح ترامپ را چپ‌ها تشکیل می‌دهند. در روزگاری که جنبش چپ خود را جنبش ترقی در سطح جهانی می‌دانست، تمایلات ملی و مذهبی را مانع رشد اجتماعی می‌یافت. اما این جریان امروزه چنان منحن شده است که در کنار ارتجاعی‌ترین نیروهای اسلامی بر طبل «تشکیل حکومت مستقل فلسطین» می‌کوبد و به کورچشمی ضدامپریالیستی، در نهایت خواهان اسارت فلسطینی‌ها در زیر سلطه حکومت مترجع اسلامی است.

اما به چه جرأتی میتوان خواست که فلسطینی‌ها از شهروندی جامعه‌ای پیشرفته صرفاً بخاطر تعلق مذهبی و قومی چشم پوشی کنند و به ابتدای راهی دراز بازگردند که کشورهای پیشرفته دنیا مدت‌هاست پشت سر گذاشته‌اند؟ بدین معنی مردم فلسطین در مبارزه بخاطر آزادی و دموکراسی شریک و همراه ما ایرانیان هستند و هر دو ملت از پشتیبانی حکومت امروزی ایالات متحده در این راه استقبال می‌کنند.

- (1) Prince Bandar ibn Sultan, interview in the The New Yorker, 2003 .
- (2) Report of Women's Centre for Legal
- (3) Aid and Counselling, also Human Rights Watch Okt. 2018